



**PERSIAN A1 – STANDARD LEVEL – PAPER 1**  
**PERSAN A1 – NIVEAU MOYEN – ÉPREUVE 1**  
**PERSA A1 – NIVEL MEDIO – PRUEBA 1**

Tuesday 3 May 2005 (morning)

Mardi 3 mai 2005 (matin)

Martes 3 de mayo de 2005 (mañana)

1 hour 30 minutes / 1 heure 30 minutes / 1 hora 30 minutos

---

**INSTRUCTIONS TO CANDIDATES**

- Do not open this examination paper until instructed to do so.
- Write a commentary on one passage only. It is not compulsory for you to respond directly to the guiding questions provided. However, you may use them if you wish.

**INSTRUCTIONS DESTINÉES AUX CANDIDATS**

- N'ouvrez pas cette épreuve avant d'y être autorisé(e).
- Rédigez un commentaire sur un seul des passages. Le commentaire ne doit pas nécessairement répondre aux questions d'orientation fournies. Vous pouvez toutefois les utiliser si vous le désirez.

**INSTRUCCIONES PARA LOS ALUMNOS**

- No abra esta prueba hasta que se lo autoricen.
- Escriba un comentario sobre un solo fragmento. No es obligatorio responder directamente a las preguntas que se ofrecen a modo de guía. Sin embargo, puede usarlas si lo desea.

## بخش یکم

یکی از دو متن زیر را بررسی و تفسیر کنید:

## 1 الف

در حجره بستند و گم شد کلید	چو خورشید تابنده شد ناپدید	
که شد ساخته کار، بگذار گام	پرستنده شد سوی دستان سام	
چنان چون بود مردم جفت جوی	سپهد سوی کاخ بنهاد روی	
چو سر و سُهی بر سرش ماه تام	بر آمد سیه چشم گلرخ بیام	
پدید آمد، آن دختر نام دار	چو از دور دستان سام سوار	5
که شاد آمدی ای جوانمرد، شاد!	دو بیجاده بگشاد و آواز داد	
خَم چرخ گردان زمین تو باد	درود جهان آفرین بر تو باد	
چنانی سراپای کاو کرد یاد	پرستنده خرّم دل و شاد باد	
برنجیدت آن خسروانی دو پای	پیاده بدین سان ز پرده سرای	
نگه کرد و خورشید رخ را بدید	سپهد چو از باره آوا شنید	10
ز تاب رخس سرخ یاقوت خاک	شده بام ازو گوهر تابناک	
درودت زمن، آفرین از سپهر	چنین داد پاسخ که ای ماه چهر	
خروشان بدم پیش یزدان پاک	چه مایه شبان دیده اندر سماک	
نماید بمن رویت اندر نهان	همی خواستم تا خدای جهان	
بدین خوب گفتار با ناز تو	کنون شاد گشتم باواز تو	15
چه باشی تو بر باره و من بکوی	یکی چاره راه دیدار جوی	
ز سر شعر شبگون سبک بر گشود	پریچهر گفت و سپهد شنود	

کس از مشک ز آن سان نیچد کمند	کمندی گشاد او ز سرو بلند	
بر آن غبعش تار بر تار بر	خم اندر خم و مار بر مار بر	
بدل گفت زال این کمندی سره	فروهشت گیسو از آن کنکره	20
که ای پهلوان بچه گرزاد	پس از باره رودابه آواز داد	
بر شیر بگشای و چنگ کیان	کنون زود بر تاز و بر کش میان	
ز بهر تو باید همی گیسوم	بگیر این سر گیسو از یک سوم	
شگفت آمدش ز آن چنان گفت و گوی	نگه کرد زال اندر آن ماه روی	
که بشنید آواز بوشش عروس	بسایید مشکین کمندش ببوس	25
بدین روز خورشید روشن مباد	چنین داد پاسخ که این نیست داد	
برین خسته دل تیز پیکان زخم	که من دست را خیره در جان زخم	
بیفکند خوار و نزد هیچ دم	کمند از رهی بستد و داد خم	
بر آمد ز بن تا بسر یکسره	بحلقه در آمد سر کنگره	
بیامد پری روی و بردش نماز	چو بر بام آن باره بنشست باز	30
بدست برفتند هر دو بکردار مست	گرفت آن زمان دست دستان	

فردوسی، زال و رودابه

- نویسنده، فضای این صحنه را چگونه ایجاد می کند؟
- اهمیت نماد برج را مورد بحث قرار دهید.
- واکنش شخصی شما در قبال پیامی که نویسنده می خواهد بدهد چیست؟

## ب1

- 5 اکنون که بیاد او افتاده و من اندیشیدم، راستی ریخت و قیافه او در ذهنم، خیلی عجیب می‌آمد و من چه بی فکر بوده‌ام که تا کنون باین خیال نیفتاده بوده‌ام. یک کاسکت لبه دار داشت که وسط طاق آن از یک لکه بزرگ چرک، سیاه شده بود که حتماً از چربی فرق سر بی مویش بود؛ و لابد از ورقه شناسنامه و یا اوراق بهادار دیگرش - مانند قبض های کرایه خانه ها و یا دعایی که یکروز جمعه در سید ملک خاتون از صاحب معرکه ای گرفته و آنها همه را در آستر کلاه خود حفظ میکرد، میگذشت و پارچه سقف کلاهش را تیره میساخت.
- 10 پای چشمهای آویزان و لب های بر گشته و صورت بیرنگ و ماتش، نمیگذشت آدم در باره او حکم قطعی کند. شیره ای بود؟ - تریاک میکشید؟ - با عرق هم میانه ای داشت؟ - روضه زیاد میرفت؟ ... ولی بیقین نمیشد بهیچ از اینها بی تردید حکم کرد. پای چشم پف کرده و چشمهای خمارش گواه بودند که گاهگاه و هر وقت عیالش به مهمانی میروند می به خمره میزند. رنگ و روی زرد و ماتش، حکایت از شیره ای بودن او میکرد و لب های بر گشته و دندان های کرم خورده و سیاهش 15 می‌رساندند که با وافور نیز آشنایی دارد. نمیدانم چکاره بود ولی شاید همه اینها بود. انگشت های دراز و استخوان نمای دستش آدم را بیاد مرده های تالار تشریح میانداخت؛ با این فرق که رنگش خیلی بازتر و پریده تر بود. قدش بر خلاف پستیچی سابق محله ما، بسیار کوتاه بود و روی زین پایین آورده دو چرخه قراضه اش، موقع پا زدن، بسیار ناراحت بنظر میرسید؛ و در 20

هر فشار پا، بدن خود را مجبور بود از روی چرخ بهمان طرف سرازیر کند؛ و اگر میتوانست سینه خود را راست نگاهدارد و سرش را بالا بگیرد - تا اندازه ای رشید مینمود. ولی قوز دائمی او که خود نشانه استراحت های طولانی پای منقل، و یا چرت های دراز در مجالس روضه بود، او را از خود من کوتاه تر نشان میداد؛ بطوری که شعاع چشم من در موقع صحبت کردن با او، درست با لکه چرک طاق کلاهش بر خورد میکرد.

25

-----

گمان نمیکنم در اصل سوادى داشت. زیاد اتفاق افتاده بود که وقتی دم در میرفتم تا نامه ام را از او بگیرم؛ نشانی پاکت های دیگران را که در دستش عرق کرده بود، از من میپرسید. هر وقت نامه سفارشی یا بسته کتابی برایم داشت و میبایست دفتر

30

سفارشی او را امضا کنم اغلب یا صفحه را اشتباهی برایم باز میکرد و یا انگشتش را روی دو سه نام بالاتر یا پایین تر میگذارد. و من در هر حال ناچار بودم مدتی بگردم تا نامم را بیابم و در مقابل آن دو سه خطی درهم، بعنوان امضا رسم کنم.

آل احمد، پستیچی

- صحنه رویدادهای داستان چیست؟

- رابطه میان پستیچی (نامه رسان) و راوی داستان را ارزیابی کنید.

- مشکلات و موانع پستیچی (نامه رسان) را مورد بحث قرار دهید.

- پیام نویسنده به چه صورت در داستان ارائه می شود؟